



سیره سیاسی امام کاظم (ع) الگویی برای شیعه/ثواب زیارت موسی بن جعفر(ع)

امام کاظم (ع) از هر تدبیر و فرصتی استفاده می کردند تا شیعیان را از فشارهایی که عمال حاکم عباسی بر آنها روا می داشتند نجات دهد که یکی از این تدابیر گماشتن یکی از یاران با وفای خویش در دستگاه عباسی است.

امام کاظم (ع) از هر تدبیر و فرصتی استفاده می کردند تا شیعیان را از فشارهایی که عمال حاکم عباسی بر آنها روا می داشتند نجات دهد که یکی از این تدابیر گماشتن یکی از یاران با وفای خویش در دستگاه عباسی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، ابوالحسن موسی بن جعفر(ع)، امام هفتم از امامان دوازده گانه (ع) شیعه و نهمین معصوم از چهارده معصوم(ع) است. آن حضرت در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) در روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هـ.ق. متولد شد. به جهت کثرت زهد و عبادتش معروف به «عبد صالح» و به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به «کاظم» گردید.

مدعیان امامت دوره امامت امام کاظم (ع)

در هر دوره ای تعدادی از فرصت طلبها وجود دارند که با سوء استفاده از باورها و مقدسات مردم، تلاش می کنند تا آنان را فریب داده و حق را ناحق و ناحق را حق جلوه دهند، اما خداوند از دانشمندان عهد گرفته که موجبات روشنگری مردم را فراهم نمایند.

با وجود خفقان شدید دوره پس از امام صادق (ع) برخی از فرزندان آن حضرت (ع)، با تحریک عده ای از دنیا طلبان ادعای امامت نمودند که با فریب مردم آنان را دور خود جمع نمودند که در مباحث آینده با تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

عبدالله افطح و امامت امام موسی کاظم (ع)

پس از آن که امام جعفر صادق (ع) به شهادت رسید، یکی از فرزندان به نام عبدالله که در آن زمان بزرگترین فرزند امام بود، ادعای امامت کرد. امام موسی کاظم (ع) دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبدالله فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید. چون عبدالله وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند. و چون عبدالله کنار برادر خود امام کاظم (ع) نشست، حضرت دستور داد تا هیزم ها را آتش بزنند؛ با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید. تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجب فرو رفته بودند و از یک دیگر می پرسیدند که چرا امام موسی کاظم (ع) چنین کاری را در آن محل و مجلس انجام می دهد. آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید. پس از گذشت مدتی بلند شد و لباس های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اولیه خود نشست و به برادرش عبدالله فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعد از پدرت امام جعفر صادق (ع) امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین. عبدالله چون چنان صحنه ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آن که پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد.

ابو علی پسر راشد و دیگران در ضمن یک خبر طولانی گفتند که گروهی از شیعیان نیشابور اجتماع کردند و محمد بن علی نیشابوری را انتخاب نمودند که به مدینه برود. سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار قطعه پارچه در اختیار او گذاشتند شطیبه نیشابوری یک درهم با تکه پارچه ای ابریشمی که خودش رشته و بافته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت: خدا از حق شرم ندارد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ) درهم او را کج کردم. ورقه ای آوردند در حدود هفتاد عدد که در هر کدام یک مسئله بود سر صفحه مسئله را نوشته بودند و پائین صفحه سفید بود تا جواب نوشته شود من دو تا دو تا آن کاغذها را به هم پیچیدم و روی هر دو کاغذ سه نخ بستم روی هر نخ یک مهر زدند، گفتند: یک شب در اختیار امام می گذاری و صبح جواب آنها را دریافت می کنی اگر دیدی پاکت ها سالم است و مهر آن به هم نخورده پنج عدد را باز کن در صورتی که بدون باز کردن نامه ها و به هم زدن مهرها جواب داده بود بقیه را باز نکن آن شخص امام است پولها را به او بسپار اگر چنان نبود پولها را برگردان.

محمد بن علی در مدینه وارد خانه عبد الله افطح پسر حضرت صادق(ع) شد او را آزمایش نمود ولی سرگردان بیرون آمده، می گفت: خدایا مرا به امامم راهنمایی کن. وی می گوید: در همان بین که سرگردان ایستاده بودم غلامی به من گفت: بیا برویم پیش کسی که جست و جو می کنی مرا به خانه موسی بن جعفر (ع) برد چشم امام که به من افتاد فرمود: چرا ناامید شدی و چرا پناه به یهود و نصاری بردی بیا پیش من، من حجت و ولی خدا هستم مگر ابو حمزه جلو در مسجد جدم مرا به تو معرفی نکرد من دیروز جواب تمام مسائلی را که همراه آورده ای داده ام.

آن مسائل را با یک درهم شطیبه که وزن آن یک درهم و دو دانگ است که تو گذاشتی در کیسه ای که چهارصد درهم دارد و متعلق به وازوری است بیاور ضمناً پارچه ابریشمی شطیبه را که در بسته بندی آن دو برادر بلخی هست، به من بده.

محمد بن علی گفت: از گفتار امام عقل از سرم پرید هر چه دستور داده بود آوردم و در مقابلش گذاشتم یک درهم شطیبه و پارچه او را برداشت به من فرمود: (ان الله لا يستحي من الحق)، خدا از حق شرم ندارد، سلام مرا به شطیبه برسان و این

کیسه پول را به او بده چهل درهم بود. پارچه ای هم از کفن خود به او هدیه می کنم که از پنبه روستای صیداء متعلق به فاطمه زهرا (س) است و به دست خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق (ع) بافته شده است. به او بگو پس از وارد شدن تو به نیشابور ۱۹ روز زنده است که شانزده درهم را خرج می کند و بقیه که بیست و چهار درهم است برای مخارج ضروری و کمک به مستمندان نگه می دارد، خودم بر او نماز خواهم خواند وقتی مرا دیدی، این امر را پنهان کن؛ زیرا به صلاح تو است، بقیه پول ها و اموالی که آورده ای به صاحبان آن برگردان، در ضمن مهر این نامه ها را باز کن بین قبل از این که پیش من بیائی جواب داده ام یا نه به پاکت ها نگاه کردم دیدم سالم است.

سیره سیاسی امام کاظم (ع)

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی می کرد، مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و به خصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند؛ اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافته و پایه های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیام های پراکنده ای که به طرفداری از علویان پدید آمد، آنها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. امام کاظم (ع) از هر فرصتی استفاده می کردند تا شیعیان را از فشارهایی که عمال حاکم بر آنها روا می داشتند نجات دهد که در این جا به یک نمونه از تلاش های امام اشاره می شود:

یکی از برخوردهای امام کاظم (ع) حرکتی بود که امام در برخورد با «علی بن یقطين» داشت و از وی خواست تا در برابر عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. علی بن یقطين در شمار اصحاب خاص امام کاظم (ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود. او در دوره مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره برداری می کرد. زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک کند امام از دادن چنین اجازه ای خودداری کرده و فرمود: این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته ایم و تو مایه عزت بردارانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه های مخالفان را درباره آنها بشکند. ای علی! کفار گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است. در روایت دیگری آمده است که امام در جواب او چنین فرمود: تو را چاره ای جز ادامه کارت نیست، از خدا بترس. و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد، علی بن یقطين از اینکه امام را در چنین حالی می بیند اظهار تأسف کرد. امام به او فرمود: ای علی بن یقطين! خدا را دوستانی در صفوف ستمکاران هست که به وسیله آنها از دوستانش دفع شر می کنند و تو از آنها هستی.

امام کاظم (ع) و خلفای بنی عباس

شروع امامت و ولایت امام کاظم (ع) همزمان با استقرار و ثبات خلافت عباسی ها بود. امام (ع) در برهه ای به امامت رسید که ظالم ترین و جبارترین حاکمان بر مسند حکومت بودند. دولت و حکومت آنها از نظر داخلی در آرامش بود و هیچ مخالفت و درگیری داخلی وجود نداشت. این ثبات و آرامش باعث شد تا حاکمان و زمامداران بتوانند به راحتی بر مخالفان خود تسلط پیدا کنند و اعمال، رفتار و حرکات آنان را زیر نظر داشته باشند.

حکام و سلاطین ظالم و ستمگر عباسی دوره امام کاظم (ع) عبارتند از:

۱- منصور دوانیقی: وی دومین حاکم دولت عباسی بعد از برادرش ابوعباس سفاح است. وی به بخل و حسادت معروف بود و به همین جهت لقب دوانیقی به وی دادند.

۲- مهدی عباسی: تمایل بیش از حد به لهو و لعب، زن و ... از معروف ترین خصایص این خلیفه عباسی بود. شدت علاقه وی به این گونه مسائل باعث آن شد که پسرش ابراهیم رئیس آواز خوان ها و خواننده ها و دخترش علیه جزو گروه خواننده ها، نوازنده ها و رقص های بغداد شود.

۳- هادی عباسی: وی در سن ۲۵ سالگی به حکومت رسید، در حالیکه مخالف سرسخت و دشمن اهل بیت (ع) و حاکم شرور بود. چنانکه شرارت از سر و رویش می بارید. زندگی اش سراسر غرور و تکبر و ناپختگی و بی تجربگی جوانی بود. دوره حکومت او از دوران های سخت اهل بیت (ع) و شیعیان بود.

مسعودی مورخ مشهور در کتاب «مروج الذهب» درباره هادی عباسی می گوید: «... قسی القلب، بد اخلاق و زشت خوی بود». شروع قیام ها و نهضت ها به رهبری بنی هاشم و علوی ها در زمان خلافت هادی عباسی بود. واقعه «فخ» به رهبری حسین بن علی یکی از قیام های معروف آن دوره است. این نهضت مورد تأیید امام کاظم (ع) بود به گونه ای که امام (ع) رهبری این قیام (حسین بن علی) را به شهادت بشارت داد و او را سفارش به تقویت، مقاومت و صبر کرد. آن حضرت به وی چنین فرمود: «تو کشته می شوی، خوب جنگ کن؛ زیرا قوم و لشکری که در مقابل تو است، از فاسقان هستند...» بدیهی است این موضع امام (ع) در قبال نهضت آنها نشانه مشروعیت آن است.

۴- هارون الرشید: وی در ثروت اندوزی، اسراف، داشتن حرم سرا، زنان آواز خوان و رقص معروف بود. نسبت به ائمه و سادات بنی هاشم نهایت خصومت و دشمنی را روا می داشت و در از بین بردن آنها تلاش می کرد. زندانی نمودن موسی بن جعفر (ع) بارها و بارها و شهادت آن حضرت در زندان به دست سندی بن شاهک نمونه ای از این دشمنی ها است.

موضع گیری امام (ع) در مقابل هارون الرشید

با اینکه هارون مشهور به جباریت، قساوت قلب و دشمنی، به ویژه با علوی ها بود، در عین حال در تاریخ شاهدیم که امام کاظم (ع) هیچ اهمیتی برای هارون قایل نبود و هیچ ترس و هراسی از وی نداشت و در مقابل هارون در نهایت عزت و شجاعت

می‌ایستاد و در راستای مسئولیتش کوچک‌ترین عقب‌نشینی و ضعفی از خود نشان نمی‌داد. در این‌جا به نمونه‌هایی از این برخورد امام(ع) در مقابل هارون الرشید می‌پردازیم:

۱. هارون الرشید و تظاهر انتساب به پیامبر اکرم(ص)

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود نقل می‌کند که: هارون الرشید به حج و به زیارت مرقد پیامبر(ص) آمد. عده‌ای از قریش و سران قبایل و نیز موسی بن جعفر(ع) با وی همراه بودند. چون هارون به مزار پیامبر رسید گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! ای پسر عمویم! وی می‌خواست با این عبارت به اطرافیان فخر بفروشد. در این هنگام موسی بن جعفر(ع) به قبر پیامبر نزدیک شد و گفت: «سلام بر تو ای پدر!» چهره رشید دگرگون شد و گفت: ای ابو الحسن! افتخار حقیقی همین است.

۲. ترسیم حد و مرز «فدک» از جانب امام کاظم(ع)

زمخشری می‌گوید: هارون الرشید به امام موسی بن جعفر(ع) عرض کرد: یا ابالحسن! حد و مرز فدک را مشخص کن تا آن را به شما برگردانم. حضرت از این کار ابا کرد، تا این‌که هارون اصرار ورزید، آن‌گاه امام(ع) فرمود: «من حد و مرز واقعی آن را مشخص می‌کنم. اگر این کار را بکنم تو آن را بر نمی‌گردانی!» هارون گفت: مگر حدود آن کجاست! به حق جدت مشخص کن. پس امام(ع) فرمود: «مرز اولش تا عدن است». در این هنگام رنگ هارون تغییر کرد، گفت: ادامه بده فرمود: «مرز دومش سمرقند است»، با شنیدن این حرف چهره‌اش تاریک شد. امام(ع) فرمود: «مرز سومش آفریقا است»، رنگش سیاه شد، گفت: ادامه بده. امام فرمود: «مرز چهارمش تا خزر و ارمنستان است». این‌جا بود که هارون گفت: بفرما جای من بنشین! بنابراین، چیزی برای ما باقی نمی‌ماند! امام(ع) فرمود: «به تو گفتم اگر حد فدک را مشخص کنم، تو آن را به ما باز پس نمی‌دهی. از این‌جا بود که هارون تصمیم به قتل حضرت گرفت».

۳. اثبات نسبت با رسول اکرم(ص)

روزی هارون الرشید از امام کاظم(ع) پرسید: چگونه شما می‌گویید فرزندان رسول الله(ص) هستید، در حالی‌که فرزندان علی(ع) هستید. چون مرد از طرف پدر منسوب به جد می‌شود، نه از طرف مادر. امام(ع) در جواب، این آیه مبارکه را قرائت فرمود: «... و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را همه از صالحان بودند». در حالی‌که برای حضرت عیسی(ع) پدری نیست، همانا وی از طرف مادر به انبیا منتسب شد. این‌گونه ما ملحق به فرزندان پیامبر(ص) می‌شویم از طرف مادرمان حضرت زهرا(س). همچنین خدای متعال فرمود: «هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: ببایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود آن‌گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». پیامبر(ص) هنگام مباحله با نصاری هیچ‌کس را دعوت نکرد، مگر علی، فاطمه و حسن و حسین(ع) پس حسنین فرزندان پیامبر(ص) هستند.

امام کاظم(ع) و حسین بن علی رهبر شهدای فح

عبدالله بن مفضل غلام عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت: وقتی حسین بن علی که در فح شهید شد بر مدینه مسلط گردید موسی بن جعفر(ع) را دعوت به بیعت با خود کرد. موسی بن جعفر(ع) که آمد به او فرمود: پسر عمو مرا وادار به بیعت نکن چنانچه پسر عمویت حضرت صادق(ع) را اجبار کرد زیرا این کار تو موجب می‌شود که کاری کنم که مایل نیستم چنانچه حضرت صادق(ع) کاری کرد که نمی‌خواست. حسین گفت من به شما یک پیشنهاد می‌کنم اگر مایل بودی می‌پذیری در صورتی که میل نداشته باشی اجباری نیست، خدا کمک می‌کند، با حضرت موسی بن جعفر(ع) خداحافظی نمود.

در این موقع موسی بن جعفر(ع) فرمود: پسر عمو تو را خواهند کشت نیکو جنگ کن اینها مردمانی فاسق هستند، به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند و در دل مشرک هستند «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر مصیبت شما فامیل خود را از خداوند می‌خواهم. پس از این جریان حسین قیام کرد همان طوری که آن حضرت فرموده بود همه کشته شدند.

امام کاظم(ع) و فرقه‌ها

امام کاظم(ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارش با چند گروه از مردم مواجه شدند:

گروه اول معتقد شدند که جعفر بن محمد(ع) زنده است و نمی‌میرد، زیرا او قائم آل محمد(ع) و همان مهدی ای است که پیامبر(ص) ظهورش را بشارت داده است، این گروه نزد شیعه «ناووسیه» نامیده شوند. گروه دوم معتقد بودند که امام پس از جعفر بن محمد(ع)، عبد الله است که بزرگ‌ترین فرزند به جای مانده آن حضرت بود. آنان به نام «فطحیه» شهرت یافتند، زیرا عبد الله بن جعفر به لقب «افطح» شناخته می‌شد.

گروه سوم معتقد به امامت اسماعیل بن جعفر(ع) شدند اگر چه در این باره اختلافاتی هم بین خود داشته‌اند، گروهی از این دسته وفات اسماعیل را در زمان حیات پدرش انکار کرده‌اند، و می‌گویند وی زنده بود، و پدرش به امامت وی تصریح کرده است، این عده بسیار اندک بودند. برخی نیز معتقد بودند که امام پس از جعفر بن محمد(ع)، اسماعیل است؛ زیرا در زمان پدرش وصیت به نام او انجام گرفته است و این فرقه «خطابیّه» هستند، پیروان ابو الخطاب که در کوفه قیام کرد و سرانجام عیسی بن موسی بن علی عباسی او را از پای درآورد.

بعضی از آنان عقیده دارند که اسماعیل در زمان پدرش وفات کرد، جز این که وی قبل از وفاتش به امامت فرزندش محمد تصریح کرده و این محمد پس از وی امام است، این جمعیت را «قرامطه» می‌گویند که نسب آنان را به مردی که نام او

قرمطویه بود، می رسانند و این جماعت را «مبارکیه» هم می گویند؛ زیرا که نسب آنان به مبارک غلام اسماعیل بن جعفر (ع) می رسد.

سپس پیروان محمد بن اسماعیل پس از مرگ او به دو گروه منشعب شدند: گروهی به پیشوایی محمد بن جعفر گردن نهادند که به «سمطیه» شهرت یافتند و گروهی دیگر گفتند امامت از آن بزرگترین فرزندان [امام] جعفر بن محمد (ع) است که پس از او زنده ماند؛ و او عبد الله بن جعفر است. وقتی عبد الله وفات کرد، پیروانش به امامت موسی بن جعفر (ع) بازگشته و او را وصی عبد الله بن جعفر پنداشتند. گروه چهارم امامت را پس از جعفر بن محمد (ع) از آن فرزندش موسی (ع) دانستند و در آن حضرت توقف نمودند که به «واقفیه» شهرت یافتند.

امام کاظم (ع) و فرقه واقفیه

شهادت امام کاظم (ع) شکاف دیگری را در میان امامیه به وجود آورد. نخستین گروه که بخش عظیمی را تشکیل می داد واقفیه خوانده می شوند. این گروه را برای آن به این نام منسوب کرده اند که در امامت موسی بن جعفر (ع)، متوقف شدند و گفتند: او هفتمین امام است، زنده است، نمی میرد تا آن که شرق و غرب زمین را مالک شود.

ربیع بن عبد الرحمن می گوید: به خدا سوگند موسی بن جعفر (ع) بسیار دقیق و تیزبین بود و کسانی را که بعد از مرگش، در امامت آن حضرت توقف کرده و امام بعدی را قبول نکردند، می شناخت، ولی خشم خود را فرو می برد و آنچه را در باره آنها می دانست، ابراز نمی کرد.

امام کاظم (ع) و فطحیه

فطحی مذهبیان معتقد به امامت عبد الله بن جعفر بن محمد (ع) هستند آنها را فطحی گفته اند چون می گویند عبد الله سر بزرگی داشت بعضی گفته اند پاهایش دراز بود.

گروهی نیز می گویند این لقب به واسطه یکی از رئیس های آنها در کوفه به نام عبد الله بن فطیح است ابتدا گروهی از بزرگان صحابه و فقها به این مطلب اعتقاد داشتند چون گمان می کردند که امامت در فرزند بزرگتر است؟ بعضی پس از امتحان که مسائلی از حلال و حرام پرسیدند و جواب صحیح نشنیدند از امامت او برگشتند، در ضمن عبدالله کارهایی می کرد که شایسته امام نبود.

عبدالله هفتاد روز پس از درگذشت امام صادق (ع) از دنیا رفت عده ای از کسانی که به امامت او معتقد بودند جز تعداد کمی بقیه از امامت او برگشتند و معتقد به امامت موسی بن جعفر (ع) شدند و به این روایت استناد می کردند که امامت دو برادر جز از امام حسن و امام حسین (ع) نخواهد بود آن تعداد کمی هم که بر امامت عبد الله باقی ماندند پس از مرگ عبدالله به امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) شدند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده، که به پسرش موسی بن جعفر (ع) فرمود: پسرم برادرت ادعای مقام مرا خواهد کرد با او منازعه مکن و حرفی به او مزین او اولین کسی است که به من ملحق می شود.

امام کاظم (ع) و فرقه خطابیّه

فرقه خطابیّه از «غلاه» و پیرو ابو الخطاب محمد بن مقلاص بن راشد المنقری بزار برآد اجدع اسدی کوفی بودند که اسماعیل یا ابو طیب نیز کنیه داشت. او در معرفی کردن اسماعیل بن جعفر به عنوان امام نقش داشت. وی نخست از اصحاب امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بود.

ابو الخطاب از غلاه شیعه بود او حتی ادعای نبوت نیز می کرد. در مورد او می گویند: دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند، یونس بن ظبیان یکی از پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر «دختر ابو الخطاب» گفت: السلام علیک یا بنت رسول الله، (ای دخت پیغمبر بر تو درود باد). وی بر سر گزافه گوئی های خود سرانجام به قتل رسید، و عده ای از پیروان او کشته شدند.

عیسی شلقان گفت: خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم تصمیم داشتم راجع به ابو الخطاب از ایشان بپرسم قبل از سؤال فرمود: بنشین عیسی چرا تو سؤالی داری از پسر من؟ پرسی، رفتم خدمت عبد صالح موسی بن جعفر او در مکتب بود و روی لبهایش اثر مرکب معلوم می شد قبل از سؤال فرمود: عیسی خداوند از پیغمبران به رسالت پیمان گرفته، نمی توانند آن را تغییر دهند و از اوصیاء به امامت پیمان گرفته که نمی توانند تغییر دهند به بعضی ایمان عاریه داده که بعد از آنها می گیرد و ابوالخطاب از کسانی بود که ایمان عاریه داشت و خدا گرفت، من او را در آغوش گرفتم و پیشانی اش را بوسیدم. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، از خانواده ای هستی که شایسته چنین مقامی هستند خداوند دانا و شنوا است.

زندانی شدن امام کاظم (ع)

حضرت امام موسی کاظم (ع) ایام امامتش را در میان دو نوع زندان سپری نمود: زندان خانه اش که دور از تماس با مردم از خوف بنی عباس بود، و زندان بنی عباس که شدید الظلم و الظلمه بوده است.

این محدودیت و تنگنایی تا به جایی رسیده است که چون راوی حدیث می خواست روایتی را به او نسبت و استناد دهد با نام صریح او نمی توانسته است دهد، بلکه گاهی به کنیه او مثل ابو ابراهیم، و ابو الحسن و گاهی با القاب او مثل عبّد صالح، و یا عالم و أمثاله اسناد می داده است و گاهی با اشاره مثل عن الرجل «از آن مرد».

به دلیل آنکه تضییق بر آن حضرت از جانب خلفای عباسی همچون منصور، و مهدی، و هادی بسیار بوده بنابر این تقیّه در آن ایام بسیار شدید بود از این رو می بینیم که نام مبارک آن حضرت بسیار اندک در حدیث به میان آمده است، هنوز هارون

الرّشید بر تخت سلطنت استقرار نیافته بود که آن حضرت را زندانی نمود. آن حضرت سال های بسیاری را بدین منوال سپری کرد که گاهی او را به زندان می بردند، و گاهی از آن آزاد می نمودند. و این مدت، حدود تمام زمانی می باشد که وی با امارت هارون الرّشید در حیات بوده است.

هارون آن حضرت را در بیستم ماه شوال سال ۱۷۹ از مدینه به بغداد آورد، هارون در ماه رمضان از سفر عمره خود به مدینه برگشت و آهنگ حج نمود و آن حضرت را با خود برد و از بصره برگشت و او را نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد و سپس او را به بغداد روانه کرد و نزد سندی بن شاهک زندانی ساخت و در زندان او به شهادت رسید.

سبب زندانی شدن و شهادت امام کاظم (ع)

با توجه به اینکه خلفا نوعاً از یک طرف به جایگاه غصبی خودشان آگاه بوده و از طرفی نیز می دانستند چه کسانی صاحبان واقعی امر خلافت هستند؛ از این رو برای حفظ جایگاه و موقعیتشان، امامان معصوم را که رقیب خود می دانستند تحت نظر داشته و گاهی نیز در زندان افکنده و در نهایت به شهادت می رساندند و در این رابطه بهانه هایی نیز پیدا می کردند که در مورد شهادت امام موسی کاظم (ع) یکی بحث تعیین حدود فدک است و دیگری جریان خیانت محمد بن اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) در حق عمویش امام کاظم (ع) است که به طمع مال و جاه شبانه به قصر هارون الرّشید رفت و او را علیه امام کاظم (ع) شوراند که قضیه آن در پی خواهد آمد.

زمینه چینی قتل امام موسی بن جعفر (ع) توسط برادرزاده اش محمد بن اسماعیل

فرقه اسماعیلیه منسوب به اسماعیل بزرگترین برادر امام موسی کاظم (ع) و محمد بن اسماعیل می باشد، حضرت صادق (ع) بسیار اسماعیل را دوست می داشت و مورد محبت و لطف خویش قرار می داد گروهی از شیعه خیال می کردند او امام و جانشین پدرش است بعد از حضرت صادق (ع) چون از همه برادران سنش زیادتر بود و امام هم او را خیلی دوست داشت و احترام می کرد در زمان حیات پدر در محلی نزدیک مدینه به نام عریض از دنیا رفت از همان جا بر روی دوش مردم جنازه را به مدینه پیش حضرت صادق (ع) آوردند و در بقیع دفن شد.

روایت شده که حضرت صادق (ع) در فوت او بسیار بی تابی کرد و خیلی محزون و اندوهناک شد بدون کفش و رداء جلوی جنازه فرزندش آمد چندین مرتبه دستور داد جنازه را به زمین بگذارند روپوش از روی صورتش بر می داشت و او را می دید منظورش این بود برای آنهایی که گمان می کردند او بعد از پدرش امام است، ثابت کند پسرش از دنیا رفته و این شبهه از میان برود.

پس از فوت اسماعیل، کسانی که از اصحاب حضرت صادق (ع) چنان گمانی را داشتند دست از این اعتقاد کشیدند مگر گروه کمی که معتقد به زنده بودن اسماعیل شدند و آنها از اصحاب خاص یا راویان امام صادق (ع) محسوب نمی شدند اشخاصی دور از امام و با فاصله بودند پس از درگذشت امام صادق (ع) بعضی از همین اشخاص معتقد به امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) شدند.

اسماعیل فرزندی داشت به نام محمد که برخی از اسماعیلیه پس از امام جعفر صادق (ع) امامت او را پذیرفتند در این جا با استفاده از روایتی به بحث پیرامون وی می پردازیم.

علی بن جعفر بن محمد (عموی محمد بن اسماعیل) می گوید: محمد بن اسماعیل بن جعفر (ع) از من خواست تا از موسی بن جعفر (ع) برای رفتن او به عراق اجازه بگیرم و امام سفارشی نیز به او بفرماید و از او راضی شود گفت: من کنار رفتم تا امام (ع) وارد وضوخانه شد و بیرون آمد موقع مناسبی بود که من می توانستم در خلوت با او صحبت کنم.

وقتی خارج شد گفتم: پسر برادرت محمد بن اسماعیل اجازه می خواهد که به عراق سفر کند و شما به او سفارشی بفرمائید. امام (ع) اجازه داد. وقتی امام (ع) به مجلس خود بازگشت محمد بن اسماعیل از جای حرکت کرده گفت: عمو جان مایلم سفارشی به من بفرمائید. حضرت فرمود: به تو سفارش می کنم از خدا بترس و شرکت در خون من مکن.

گفت: خدا لعنت کند کسی را که سعی در ریختن خون شما بنماید، باز گفت عموجان مرا وصیتی بفرما. فرمود: سفارش می کنم که از شرکت در خون من بپرهیزی آنگاه حضرت موسی بن جعفر (ع) کیسه ای که محتوی صد و پنجاه دینار بود به او داد، محمد گرفت باز کیسه دیگری که محتوی صد و پنجاه دینار بود داد گرفت برای مرتبه سوم کیسه صد و پنجاه دیناری دیگری را به او داد. سپس دستور داد هزار و پانصد درهمی که موجود داشت به او بدهند من این همه پول را زیاد انگاشتم و به موسی بن جعفر (ع) عرض کردم فرمود این قدر دادم تا بیشتر دلیل داشته باشم که من صله رحم کردم و او قطع نمود.

محمد بن اسماعیل به طرف عراق رفت به در خانه هارون آمد با همان لباس های سفر قبل از آن که در محلی فرود آید، اجازه ورود خواست. گفت: بگو محمد بن اسماعیل بن جعفر بر در خانه اجازه می خواهد. دربان گفت: برو اوّل لباسهای سفرت را عوض کن بیا تا بدون اجازه ترا وارد کنم حالا امیر المؤمنین خوابیده است گفت: به امیر المؤمنین خواهم گفت که من آمدم ولی تو اجازه ندادی.

دربان پیش هارون رفت و جریان را گفت اجازه ورود داد محمد وارد شد به محض ورود گفت یا امیر المؤمنین دو خلیفه در روی زمین وجود دارد موسی بن جعفر در مدینه است که برایش خراج می آورند و تو در عراق خراج می گیری هارون گفت: ترا به خدا قسم راست می گوئی. گفت: به خدا راست می گویم دستور داد صد هزار درهم به او بدهند همین که پول ها را دریافت کرد همان شب دردی بر او مستولی گشت که نیمه شب از دنیا رفت مال را دو مرتبه به بیت المال برگرداندند.

نقش انگشتی امام موسی کاظم (ع)

امامان معصوم (ع) دارای انگشتی بودند که بر روی نگیں آنها مطالبی نقش بسته بود از جمله امام موسی کاظم (ع) که بر روی

نگین انگشتی آن حضرت عبارت «حسبی الله» نقش بسته بود. حسین بن خالد می‌گوید: حضرت رضا (ع) کف دست مبارکش را باز نمود و انگشت پدر بزرگوارش (امام کاظم (ع)) در دستش بود و نقش «حسبی الله» را به من نمایاند. بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم (ع) سی و هفت فرزند داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه (س) است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد فرزندان آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته‌اند. تاریخ شهادت آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ و ۱۸۲ هـ.ق گفته‌اند.

تجهیز جنازه امام کاظم (ع)

در مورد غسل دادن بدن امام کاظم (ع) دو دسته روایات وجود دارد که به نقل هر دو گروه می‌پردازیم. الف. هنگامی که وفات موسی بن جعفر (ع) نزدیک شد به سندی بن شاهک فرمود یکی از غلامان وی را حاضر کند تا حضرت را غسل و کفن نماید سندی درخواست آن جناب را اجابت کرد، سندی بن شاهک می‌گفت: من از وی خواهش کردم تا اجازه دهد من او را غسل دهم و کفن کنم ولی وی امتناع کرد و فرمود: ما خاندان مهریه زنان و مخارج مکه و کفن‌های مردگان را از اموال خالص و طاهر خود خارج می‌کنیم اکنون کفن من در نزد محفوف است، و اینک میل دارم غلام من این موضوع را انجام دهد گفته شده سلیمان بن منصور جنازه موسی بن جعفر (ع) را از دست عمال دولتی گرفت و بدنش را غسل داد و او را با کفن مخصوص که پانصد دینار ارزش داشت و قرآن را بر وی نوشته بود کفن کرد، و با پای پیاده در دنبال جنازه حرکت می‌کرد و جلوی پیراهنش را هم شکافت و با جنازه تا مقابر قریش آمد و حضرت را در آن جا به خاک سپرد.

ب. بر خلاف روایت بالا در روایات دیگری آمده؛ احمد بن عمر حلال می‌گوید: به امام رضا (ع) گفتم: که آنها (یعنی واقفیه که منکر امامت امام رضا و منکر مرگ امام کاظم (ع) بودند ما را محاکمه نموده و می‌گویند امام را جز امام غسل نمی‌دهد (یعنی امام کاظم که مرده است امام رضا در مدینه بوده و از کجا او را غسل داده) می‌گوید: امام (ع) به من فرمود: آنها چه می‌دانند که چه کسی او را غسل داده است، تو در جواب آنها چه گفتی؟ می‌گوید: گفتم: قربانت به آنها گفتم که اگر مولای من بگوید او را زیر عرش پروردگار غسل دادم محققاً راست گفته و اگر بگوید او را در دل زمین غسل دادم محققاً راست گفته، فرمود: این چنین نه. می‌گوید گفتم: پس چه جوابی به آن بگویم؟ فرمود: صریح بگو که من او را غسل دادم، گفتم: بگویم که شما او را غسل دادید؟ فرمود: آری.

گفتنی است که بین این دو روایت تعارضی وجود ندارد، زیرا ممکن است در ظاهر سلیمان بن منصور مراسم تجهیز را به عهده گرفته باشد و امام (ع) نیز خودشان را رسانده باشند و غسل داده باشند.

انکار شهادت امام کاظم (ع)

چون حضرت از دنیا رفت سندی بن شاهک فقهاء و بزرگان اهل بغداد (که در میان ایشان بود هیثم بن عدی و دیگران بودند) را به نزد آن بزرگوار گرد آورده پس همگی جنازه موسی بن جعفر (ع) را نگریستند و دیدند اثری از زخم یا خفگی در بدن آن بزرگوار نیست، و همه را گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند، پس جنازه آن حضرت را از زندان بیرون آورده کنار پل بغداد گذاردند، و جار زدند این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم می‌آمدند و چهره آن جناب را به دقت می‌نگریستند و می‌رفتند، در زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) گروهی به نام واقفیه بودند که گمان می‌کردند آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است، و حبس و زندان او را همان غیبتی می‌دانستند که برای امام قائم ذکر شده؛ از این رو پس از شهادت آن حضرت یحیی بن خالد دستور داد جار بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می‌کردند امام قائم است و نخواهد مرد پس او را بنگرید، و مردم نگاه می‌کرده می‌دیدند که آن حضرت مرده است.

مرقد امام کاظم (ع)

بعد از اینکه امام کاظم (ع) توسط سندی بن شاهک به شهادت رسید در مدینه السلام (کاظمین) در قبرستان معروف به قبرستان قریش دفن شد.

ثواب زیارت امام کاظم (ع)

زیارت بزرگان و اولیای نعمت در زمان حیات و بعد از مردن، به نحوی شکرگزاری و قدردانی و انجام وظیفه است، اما با این حال خداوند تبارک و تعالی از باب تفضل ثوابی نیز برای این نوع زیارت در نظر گرفته است از جمله برای زیارت امام کاظم (ع) که در این جا به دو حدیث اشاره می‌کنیم.

الف. راوی می‌گوید خدمت امام رضا (ع) عرض کردم: کسی که قبر یکی از امامان (ع) را زیارت نماید چه ثوابی دارد؟ حضرت فرمود: ثواب زیارت قبر امام حسین (ع) را دارد. عرض کردم: کسی که قبر امام کاظم (ع) را زیارت نماید، چه ثوابی دارد؟ فرمودند: ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام را دارد.

ب. یکی از یاران امام رضا (ع) به نام محمد بن الحسن، می‌گوید: محضر امام رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم زیارت قبر حضرت ابی الحسن (ع) در بغداد بر ما مشقت دارد، ثواب کسی که ایشان را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمودند: ثوابش مثل ثواب کسی است که قبر حسین (ع) را زیارت کند.